**سمت و سویِ**

**اصلاحاتِ ضروریِ**

**فقه امروز شیعه**

**ورود به موضوع**

امروز «فقه» شیعه دچار بحران است ، و مواردی که ذیلا ذکر میشود دلایل وجود این بحران میباشد :

**1**

**اختلافات فاحش فتوا ها**

**مثال (1) اختلاف فاحش در حکم مراجع راجع به طواف**

در اثر افزایش فوق العاده حجاج در سالهای اخیر و محدودیت حجم فضای مسجدالحرام و همچنین محدودیت زمان انجام مناسک که مجموع اینها سبب به زحمت افتادن حاجیان در بجا آوری اعمالشان میشود عربستان فضای جدیدی ایجاد کرده که شبیه به دو طبقه کردن محل طواف است .

در شماره 197 هفته نامه ستاره صبح استفتائی در باره جواز یا عدم جواز طواف در فضای جدید فوق الذکر از پنج مرجع عالیقدر مشهور شیعه جلب نظر میکرد .

طبق معمول نظر مراجع بزرگوار با یکدیگر تفاوت و تضاد فاحشی داشت ، و در دو طیف بزرگِ «مانعی ندارد» و «جایز نیست» قرار میگرفت که اجزاء هریک از طیف ها هم تفاوتی با یکدیگر داشت ، و البته تفاوت ها در طیف اخیر بزرگتر بود .

نزد مسلمانان – صرفنظر از وابستگی به نوع مذهبشان – این موضوع عادی است ، و اینهمه فرقه های مختلف – حتی متضاد – (از طالبان که دموکراسی را شِرک قلمداد میکنند ، تا همانندانِ ما که آن را بهترین شیوه حکومت میدانند) وجود دارند ، وبرای ما عادی است که گاهی ببینیم در گوشه ای از قم مردم روزه دارند و در گوشه دیگری عید (فطر) گرفته و شربت و شیرینی میدهند .

اما علیرغم این عادتی که کرده ایم ، این سوال همچنان باقی می مانَد که ، **مگر حکم الهی در مورد یک موضوعِ واحد چند تا است؟**

عقل معمولی که همه انسانها (غیر از اقلیتی سفیه و مجنون) از آن برخوردارند چنین حکم میکند که دستور خداوند در باره موضوع واحد بیش از یکی نیست . پس چرا در جهانِ فتواها ، حکم خداوند چندین و چندتا میشود ، که برخی با برخی دیگر مخالفت و حتی تضاد فاحش دارند؟

**(مثال 2) ایرادهائی که خود فقهاء بر فقه موجود دارند**

**نمونه ای از فتواهای آیة الله طهرانی**

**بدن کفّار پاک می باشد؛ بدن هر انسانی پاک است اگر چه کافر، مشرک، مسیحی، یهودی، ناصبی، غالی و یا... باشد،**

**مسکرات پاکند؛ مسکرات چه از آب انگور یا خرما باشند که لفظ شراب هر دو را در بر دارد به کلّی پاکند ...**

**سن بلوغ دختران و پسران یکی است ...**

**سجده بر فرش و زیلو هم اشکالی ندارد ...**

**نماز مسافر در هر کجا باشد شکسته نیست ...**

**سادات ویژگی بر خمس ندارند (حق خمس بر یک ششم است نه نصف):**

**خمس هرگز ویژگی برای سادات ندارد,**

**هر جا که دولت اسلامی شایسته ای وجود داشته باشد لازم است خمس و زکاتها بوسیله ی این دولت به مصرفِ شایسته ی مقرّره برسد, تا نیازهای جامعه ی اسلامی کلّا برآورده شود...**

**خرید , فروش و ساختنِ عروسک یا مجسّمه ی حیوان و یا انسان اشکالی ندارد مگر ...**

**سیگار حرام است ...**

**(مثال 3) نمونه ای از فتواهای آیة الله جناتی**

**مرد بودن در مجتهدی که مورد تقلید قرار می گیرد شرط نیست.**

**اعلم بودن مجتهد در تقلید از او شرط نیست، بلکه ... تشخیص اینکه کدام یک از آن دو مجتهد در مقام تفریع کمتر اشتباه می کند تا آنکه اعلم باشد و کدام یک از آنها بیشتر تا آنکه غیر اعلم باشد، بسیار مشکل است.**

**غیر مسلمانان از هر نوع و قسمی که باشند (اهل کتاب، مشرکین و ملحدین) ذاتا و از نظر جسمی و بدنی پاک هستند و اگر از چیزهایی که در نظر مسلمانان نجس میباشند ، اجتناب کنند، نجاست عرضی هم ندارند.**

**تصدی مقام قضاوت توسط زن در صورتی که شرایط آن را دارا باشد، مانعی ندارد.**

**اذن پدر در ازدواج دختری که بگونه کامل مصلحت و مفسده را درک می کند و تحت تأثیر احساسات قرار نمی گیرد، شرط نیست و اختیار با خود اوست.**

**پیدایش بلوغ دختر به عادت ماهانه است ...**

**بیرون رفتن زن از منزل در صورتی که با حق شوهر منافات داشته باشد، باید از او اذن بگیرد وگرنه اذن او معتبر نیست ...**

**عقیم کردن زن از راه جراحی و یا غیر آن جایز نیست ...**

**آبستنی زن با اسپرم غیر همسر در صورتی که همسر وی عقیم و راضی باشد و این کار با ارتکاب حرام شرعی همراه نباشد، جایز میباشد ...**

**اگر آبستنی زن با اسپرم غیر همسر انجام پذیرد، کودک به صاحب اسپرم ملحق می شود نه به همسر او، ولی مادر کودک همان است که از او متولد شده است ...**

**زن می تواند بدون رضایت شوهر از بچه دار شدن خود جلوگیری کند ولی مرد نمی تواند بدون رضایت زنش، او را مجبور به بچه دار نشدن کند ولی با رضایت او مانعی ندارد ...**

**ازدواج با زنان اهل کتاب (زرتشتی، یهودی و مسیحی)، برای مسلمان مانعی ندارد**

**ازدواج با زنان کتابی، چه آنکه بگونه موقت باشد و چه بگونه دائم و همیشگی، جایز است**

**دایره زدن در عروسی ها بگونه ای که متداول می باشد، جایز است و حتی برخی از فقهای پیشین ترک آن را مکروه دانسته اند و عروسی خوب آن عروسی است که شادی بخش و پر سر و صدا باشد، ولی مقرون به چیزهایی که در شرع مقدس اسلام حرام است، نباشد**

**پولی را که زنان خواننده در عروسی ها می گیرند، حلال است**

**رقصیدن زنان برای زنان و مردان برای مردان در مجالس عروسی و مناسبات فرح و شادی اشکال ندارد**

**خوش آمدن افراد از برخی آهنگ ها حرام نیست، زمانی حرام است که شنیدن آن از انسان به کلی سلب اختیار کند. اما اگر آهنگی که حلال است با ارتکاب فعل حرام همراه باشد، شنیدن آن حرام می شود ...**

**کف زدن در مجالس جشن و سخنرانی جهت تشویق و به عنوان شادی مانعی ندارد**

**استعمال آلات لهوی که برای جاانداختن و پرداختن آوازهای نیکو و مقرون به شعرهایی که دارای مضمون عالی در بعد دینی، مذهبی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است، مانعی ندارد.**

**امروزه در حکومت اسلامی آلات لهوی از آلات مشترک به شمار می آیند**

**بازی کردن با آلاتی از قبیل نرد، پاسور و شطرنج در صورتی که به عنوان ورزش فکری، تقویت بنیه ریاضی و یا سرگرمی باشد و در آن برد و باخت نباشد اشکال ندارد، حتی اگر عنوان آلت قماری از آنها زایل نشده باشد**

**مجسمه سازی که امروزه به عنوان فن و هنر گرانقدر و ارزشمند به شمار می آید و از انگیزه های مذموم و ناپسند و از آلودگی، شرک و قصد تشبه به خالق، مبرّا است و با تحول زمان و شرایط آن، ملاک حرمت و یا کراهت آن متحول شده، اشکال ندارد**

**ذبح قربانی باید در منی باشد ولی اگر نیازمندی در آنجا نباشد که از گوشت آن استفاده کند، جایز است به وسیله نایب در بلد خود و یا غیر آن در هر جا که فقیر و مستمندی باشد قربانی نماید.**

\*\*\*

**(مثال4) :**

**متن زیر گفتگوی آیت الله سید حسین صدر، از علمای دینی سرشناس حوزه علمیه عراق با دکتر علی معموری است که در تاریخ 30 آوریل (دهم اردیبهشت) سال جاری (2014 -1393) در دفتر ایشان واقع در شهر کاظمین به انجام رسیده است.**

**( متن عربی و فارسی این مصاحبه، پس از تأیید ایشان در اختیار سایت دین آنلاین قرار گرفته است)**

**\* شما در بیان اندیشه‌هایتان بسیار درباره انسان سخن می‌گویید و در میان آرای شما، انسانیت نقش برجسته‌ای دارد؛ آیا این با نقش شما به عنوان عالم دینی که باید خدا و نه انسان را در جامعه نمایندگی کند، در تناقض نیست؟**

من قائل به دوگانگی پیام‌ خداوند نیستم؛ هم چنان که دوگانگی و تقابل خدا ـ انسان را نمی‌پذیرم. در مقابل بر این باور هستم که فرض این دوگانگی یکی از عوامل فهم دینی نادرست تندروان دینی و الحادی به شمار می‌رود. دین از سوی خدا جز برای بهبود زندگی انسان نیامده است! پس دین برای انسان است و نه انسان برای دین. به عبارت دیگر دین در خدمت انسان است و نه این که انسان خادم دین باشد. از این رو، نباید دین برای سرکوبی انسان و واداشتن و اجبار و اکراه او به کار رود. دین تنها انسان را به راه‌های بهبود شیوه زندگی‌اش راهنمایی می‌کند و احساس سعادت و خوشبختی به او می‌دهد و زندگی او را معنا بخشیده و ارزشمند می‌سازد.

بر این اساس هر گفتمانی به انسانیت پرورده‌تر باشد، بیشتر به جوهر ادیان نزدیک است. از این زاویه دید معنوی، هر چه بیشتر به دغدغه‌های انسان اهتمام ورزیم دغدغه‌مان دینی‌تر و مقدس‌تر است. دین، مرا به عنوان یک روحانی یا متخصصی در زمینه دین، ملزم می‌کند که هر چه را در توان دارم در خدمت انسان و انسانیت و نشر ارزش‌های محبت و مودت و اخلاق والا بذل کنم. ارزش‌هایی که باید زندگی انسان را به لحاظ مادی و معنوی بهبود بخشند.

**\* بعضی این شیوه تفکر را متهم می‌کنند که متأثر از فکر غربی است و اصیل نیست، بلکه انحرافی است که به جدایی دین از جامعه و محدود کردن آن در روابط فردی انسان با خدا، دعوت می‌کند. آیا این همانی است که شما می‌خواهید؟**

ـ حقیقت این است که ادیان از ابتدای پیدایش بر ضرورت بزرگداشت انسان و تکریم او با رعایت و حفظ حقوقش تأکید داشته‌اند؛ حقوقی که به خاطر انسان بودنش مستحق آنهاست. اسلام به طور خاص بر این مسئله تأکید کرده است؛ آن جا که خداوند فرمود: «وکرمنا بنی آدم» و نیز زندگی یک انسان را برابر زندگی همه بشریت قرار داد و فرمود: «ومن أحیی نفساً فکأنما أحیی الناس جمیعاً». دین این باور را پیش از طرح آرای جدید و فرهنگ‌های معاصر امروزی مطرح کرد. از این رو اشتراک در بعضی نقاط به معنای تأثیرپذیری و اقتباس نیست. آن چه من از دید انسانی می‌فهمم، برگرفته از نصوص دینی است، البته بر حسب فهم خودم از آنها و در نتیجه تحمیل یک فکر معین بر دین نیست.

این را نفی نمی‌کنم که برخی گزاره‌های دینی تاب فهم ناروا و غیر متسامح را دارند، ولی رهیافت جزئی‌نگر از دین درست نیست. بنابراین باید این گزاره‌ها را درون سیاق کلی دین در نظر گرفته و فهمید. افزون بر آن که برخی از این گزاره‌ها نیز جای نقد سندی داشته و درستی آنها مورد تردید است.

تاکید بر گرایش انسانی و مخالفت با نگرش‌های سلطه‌گرایانه دینی که می‌خواهند دیدگاه دینی معینی را بر جامعه تحمیل کنند، لزوماً به معنای جدایی دین از جامعه و محدود کردن آن به روابط فردی نیست. آن چه صحیح نیست، تحمیل و اکراه و اجبار افراد و جوامع بر باور و عمل به یک فهم دینی معین است. هیچ یک از ما دارای تمام حقیقت نیست تا حق داشته باشد آن را بر جامعه تحمیل کند. بر فرض دارا بودنش هم، دین در پی این‌گونه نقش‌های سلطه‌طلبانه نیست؛ چراکه قرآن تصریح می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم، خودش به عنوان صاحب این شریعت، بر مردم سلطه‌ای ندارد و نباید به زور و به هر قیمتی به هدایت مردم بپردازد.

دین در ضمن چارچوب کلی سنت اختیار که خداوند آن را به بشر بخشیده است، نقش اجتماعی‌اش را ایفا می‌کند. بنابراین همه ما مختاریم و همگی حقوقی برابر در جامعه داریم. پس ما دینداران می‌توانیم ارزش‌های دینی خود را داشته باشیم و بدون تلاش برای تحمیلشان به آنها فرابخوانیم. طرف مقابل نیز حقوقی برابر دارد و موارد اختلاف و تعارض را قانونِ عادلانه بی‌طرف داوری می‌کند.

به علاوه، زمینه‌های ارزشی مشترکی بین ادیان مختلف، بلکه حتی به‌طور کلی بین دینداران و غیر دینداران وجود دارد؛ مثلاً همگی بر حسن صدق و قبح کذب هم نظرند و در دنیا هیچ عاقلی پیدا نمی‌شود که به حُسن قتل انسانِ بی‌گناه اعتقاد داشته باشد و مثال‌های دیگری که بر وجود ارزش‌های انسانی مشترک بین تمام انسان‌ها دلالت دارد.

**\* اجازه بدهید دقیق‌تر بپرسم: آیا آن چه گفتید به معنای تعطیل شریعت و عدم اجرای آن در جامعه نیست؟ چطور ممکن است بین پذیرش نقش اجتماعی دین از سویی و تحمیل نکردن دین بر جامعه از سوی دیگر، جمع کرد؟**

در این بحث مسائل زیادی با هم خلط شده‌اند و این به سوء برداشت از این مسئله می‌انجامد. تلاش می‌کنم در چند نکته، ابعاد مختلف این مسئله را تبیین کنم:

اولاً شریعت فقط قوانین قضایی آن هم تنها در بخش جنایی و جزایی نیست؛ بلکه عرصه و زمینه‌های زیادی از زندگی انسان را در بر می‌گیرد، از جمله عبادات، رفتار اجتماعی، بعد تربیتی و غیره. بسیاری از آن چه ادیان آسمانی ذکر کرده‌اند از طرف جوامع بشری، حتی در سازمان‌های غیر دینی نیز مقبول و مورد اجراست.

ثانیاً دعوت به شریعت لزوماً به معنای تحمیل آن نیست، همان‌طور که مخالفت با تحمیل شریعت به معنای تعطیل آن نیست. آن چه ما به آن فرامی‌خوانیم باز کردن مجال برای دینداران است تا بتوانند طبق شریعت‌های مختلفشان عمل کنند و البته بدون تلاش برای تحمیل شریعتشان بر دیگرانی که به آن ایمان ندارند. چنان که همین آزادیِ ضابطه‌مند نیز باید به شکل یکسانی برای غیر دینداران فراهم باشد. این آزادی، باید ضمن چارچوب‌های کلی قانونی باشد که عدل و مساوات برای همه را تضمین کند.

ثالثاً مسائل شریعت در یک دینِ مشخص مثل اسلام نیز بین متدینان مورد اجماع نیست؛ حال چه رسد به جامعه متکثری چون عراق که پیروان ادیان مختلف و گروه‌های سکولار و غیر دینی در آن زندگی می‌کنند. بنابراین تلاش برای تحمیل یک فهم مشخص از شریعت اسلامی بر همگان درست نیست. در چنین حالتی، فقیهان و پیروان دیدگاه‌های فقهیِ متفاوت با دیدگاه حاکم، پیش از پیروان ادیان دیگر به این وضع معترض خواهند بود. بنابراین بهتر است که رفتار دینی مردم را به خودشان و فقهایشان بسپاریم و نهاد دولت را از ورود به مسائل اختلافی که مربوط به مصالح مشترک یک ملت نیست، دور کنیم.

رابعاً بسیاری از آن چه گمان می‌رود که از شریعت است، صرفاً احکام و مسائل محدود به زمان بوده‌اند که در شرایط تاریخی مشخصی به آنها عمل می‌شده است و اساساً از جوهر و اصل دین نیست. به همین جهت، ائمه علیهم‌السلام در این عرصه از شریعت، حسب اختلاف شرایط و مقتضیات زمان و مکان و شرایط فرد و جامعه و ملت، فتاوای مختلفی می‌داده‌اند. مثلاً امام علی علیه‌السلام اسب‌ها را هم به موارد زکات افزود، در حالی که در زمان پیامبر صلّی‌الله علیه و آله و سلم مشمول زکات نبودند. بر همین سیاق بسیاری از آن چه در قوانین جزائی اسلام ذکر شده است احکامی قطعی و ابدی نیستند و امتناع از اجرای آنها به معنای تعطیل شریعت نیست و وضعیتشان مثل احکامی است که در دوره تاریخی معینی به سبب اقتضائات آن، مورد اجرا بوده است و هنگامی که شرایط تغییر کرد، احکام هم به دنبال آن تغییر می‌کنند. بر این اساس، بیشتر فقها در همه مذاهب اسلامی به احکام بردگی عمل نمی‌کنند؛ هر چند آیات و روایات مرتبط با آن همچنان هست، ولی سیاق تاریخی و زمانی آن از بین رفته است و دیگر مصداق و موضوع خارجی ندارند.

**\* آیا این عقیده به معنای مخالفت با برپایی دولت دینی نیست؟**

ممکن نیست که دولت، به معنای خاص آن دینی باشد؛ به سبب نقش معینی که امروز دولت ایفا می‌کند. نقش دولت به معنای امروزی آن صرفا به اداره امور مشترک افراد یک ملت محصور است. همه ملتها دارای ادیان و نگرشهای مختلف هستند. قدرت دولت، محدود به زمینه مشخصی است که مربوط به تنظیم زندگی عمومی است و به همین جهت باید فاصله‌اش با ادیان و اعتقادات مختلف در کشور را به یک اندازه حفظ کند. همچنان ‌که دولت تنها نهادی نیست که در جامعه نقش دارد؛ بلکه نهادهای اجتماعی دیگری مثل خانواده، آموزش، اقتصاد و دین نیز در عمل اجتماعی نقشی گسترده دارند. موفقیت یک جامعه هماره در اثر وجود هماهنگی و انسجام میان این نهادهای بزرگ در ایفای نقش اجتماعی‌شان پدید می‌آید. البته به شرط این که دولت به همه ادیان و اعتقادات و مناسک آنها احترام بگذارد، اقتصاد آزاد باشد و آموزش از فضایی باز و دارای تنوع برخوردار باشد، دیگر نهادها نیز باید به شکلی دموکراتیک به رعایت قوانین عمومی دولت التزام داشته باشند.

**\* چند ماه قبل درباره ضرورت تعامل نیکو با بهائیان فتوایی بی‌سابقه در فقه اسلامی صادر کردید. این در حالی است که بهائیان بنا به نگرش رایج فقهی مرتد به حساب آمده و اساساً از اهل کتاب هم نیستند. به لحاظ فقهی چطور به این نظر رسیدید؟**

تعامل نیکو با دیگران منحصر به ادیان خاصی نیست؛ چرا که همه ما در انسان بودن مشترک هستیم. چنان که قرآن همه ما را با عنوان «بنی آدم» خطاب می‌کند و بنا به گفته امام علی علیه السلام نیز مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند یا در خلقت نظیر تو به شمار می‌روند.

این که با پیروان دین مشخصی موافق نیستم، به معنای آن نیست که حق دارم آنان را از حقوق انسانی طبیعی یا حقوق ملی‌شان به عنوان فرزندان این یا آن وطن محروم کنم. دین بر ما واجب کرده است که با انسان‌ها حتی با دشمنانمان با عدل و مساوات تعامل کنیم؛ آن چنان که خداوند فرموده: «کینه‌ورزی گروهی، شما را واندارد بر این که عدالت نکنید؛ عدالت کنید! که آن به تقوا نزدیک‌تر است.»

آن چه از نصوص دینی در مورد مسئله ارتداد فهمیده می‌شود، فقط منطبق بر تمرد بر قوانین همراه با انجام اعمال قتل و چپاول است؛ آن‌طور که در جاهلیت عادت بعضی قبایل بدوی بود و به همین جهت می‌بینیم که تمام ماجراهای ارتداد در زمان پیامبر از این نوع بوده است و صرف انتقال از یک دین به دینی دیگر نبود. هم‌چنان که صریح آیات قرآن دلالت دارند که اکراهی در دین نیست: "لا اکراه فی الدین". این آیه در مورد مسلمانانی نازل شد که مسیحی شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه از پیگرد و ملزم کردنِ آنان به بازگشت به اسلام نهی کرد.

**\* شما برای مؤسسه تحت نظرتان که به گفت‌وگوی ادیان می‌پردازد از عنوان «گفتگوی انسانی» استفاده کرده‌اید؛ چرا از این نام به جای عنوان متعارف «گفت‌وگوی بین ادیان» استفاده کرده‌اید؟**

این مؤسسه به گفتگو در همه زمینه‌های اختلاف‌برانگیز مربوط به انسان پرداخته و شامل عرصه‌های متنوعی مانند: تربیت، جامعه، اخلاق، فرهنگ، ایمان و هنر می‌شود. هدف از این گفتگو، شکل‌گیری انسانی نو با نگرش‌های پیشرفته است که قادر به ساخت جامعه سالم و سپس ملت و امت موفق باشد.

فرهنگ گفت‌وگو برای شناخت دیگران و به ویژه آراء و اعتقادات آنان است، نه برای تغییر دادن آنها. هدف از این فعالیت جمعی گفتگومحور آن است که به پیشرفت و تکامل عناصر تشکیل دهنده جوامع، ملت‌ها و امت‌ها یاری رسانده و نگرش‌های دینی مختلف را بر مبنای محبت و مودت گرد هم آورد و نیز به رشد فرهنگ تسامح و برچیدن فرهنگ شر و نفرت و دشمنی و تفرقه از میان انسان‌ها کمک کند. برای همین گفت‌وگو بر پایه اصول مشترک انسانی نظیر ادله عقلی و شیوه فکری و مکاتب استدلالی مورد پذیرش عموم انسانها شکل گرفته است. ادیان نیز به عنوان بخشی از تمدن بشری به این اصول مشترک کلی پایبند هستند. پس عنوان گفت‌وگوی انسانی در صدد آن است که نگاه‌ها را متوجه این اصول و روش‌های فکری سازد که میان نوع بشر مشترک هستند. علاوه بر این، گفت‌وگو باید میان قشر متدین و غیرمتدین هم گسترش یابد و بنابر این عنوان گفتگوی بین ادیان اساساً وجود دسته‌ها و گروه‌های غیر متدین را نادیده می‌گیرد.

ممکن نیست ما بتوانیم از نظرات الغایی و تعصبات دینی و مذهبی در برابر دیگری رهایی یابیم مگر این که به اصل و اساس مشترک میان انسان‌ها که همان انسان بودن است رجوع کنیم. همه ما پیش از آن که پیرو مذهب، دین یا قومیت خاصی باشیم انسان هستیم و در جایگاه انسانی در بسیاری از اصول اخلاقی و خواسته‌های نفسانی و روش‌های فکری اشتراک داریم و این، آن چیزی است که ما را قادر می‌سازد تا گفت‌وگویی شامل و جامع همه آراء شکل دهیم و به فهمی مشترک و عمیق‌تر و همزیستی مسالمت‌آمیزتر دست پیدا کنیم.

**\* شما درباره انتخابات اخیر عراق فتوایی داده‌اید که بر اساس آن انتخاب سکولارها را بدون مانع شمردید. آیا این فتوا بدین معنا نیست که حاکم می‌تواند غیر مسلمان هم باشد؟**

اول این که سکولارها ضرورتاً نامسلمان نیستند، بلکه سکولارها معتقدند باید بین دین و سیاست تمایز گذاشت. از این رو بسیاری از سکولارها مسلمانند و به شریعت نیز در زندگی خصوصی‌شان ملتزمند. بنابراین مانعی نیست در صورت وجود شرایط لازم برای اداره حکومت به آنها رأی دهیم. این شرایط عبارتند از: شایستگی، میهن‌دوستی و پاک‌دستی. آن چه باید در آن تدقیق شود وجود این شرایط ضروری است نه دیانت افراد.

دوم این که مسئله انتخابات و تشکیل حکومت در زمان ما نوعی از وکالت است و در فقه هیچ‌گاه شرط اسلام برای توکیل وکیل بیان نشده است. سوء تفاهم در این‌باره از آن جا برمی‌خیزد که بین نمونه حکومت‌های قدیم وامروز، تفاوت نمی‌گذارند. بلی! دولت در زمان قدیم مصداق سلطنت مطلقی بود که می‌کوشید ولایت خود را بر همه ابعاد زندگی بشر زمان خود بگستراند و از این رو، اگر نامسلمانی به سلطنت می‌رسید چه‌بسا بر مسلمانان قیودی می‌گذاشت و آنها را از التزامات دینی‌شان باز می‌داشت که به اقتضای آیة «لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا» باید از سلطه آن کافران جلوگیری می‌شد، اما در زمانه ما که نظام‌های دموکراسی بر پا شده‌اند، آن چه حاکمیت می‌یابد قانونی است که مردم انتخاب کرده‌اند و بازتاب خواسته آنان است و حاکم، ولایتی بر مردم ندارد، بلکه او تنها وکیلی منتخب است که اغلب مردم او را برگزیده‌اند تا امور عامه مردم را اداره کند. در حقیقت، اینجا یک فرد حکومت ندارد، بلکه گروهی از افراد و نهادها در چارچوب قانون مشخص با هم کار می‌کنند. بنابراین، مانعی ندارد که غیر مسلمانی را انتخاب کنند تا برای اجرای قانون اقدام کند، حال این فرد وکیل که همه شرایط توکیل را دارد، ممکن است برای کارهای عالی نظام یا در مراتب پایین، جایگاه وکالت داشته باشد. در اینجا ولایت از آن مردم است.

**\* روابط دنیای عرب و ایران در اثر اختلافات دینی و مذهبی به شدت به تیرگی گراییده است. چه برون‌یافتی از این معضل می‌بینید؟**

ایران همسایه مهمی برای دنیای عرب به شکل عام و برای عراق به شکل خاص است. منافع فراوان اقتصادی و اجتماعی، ملتهای این منطقه را به هم پیوند می‌دهد. پس به دور از خرد و حکمت است که درهای خود را به روی همسایگانمان ببندیم. روابط اطراف مختلف فعال در منطقه باید بر مبنای مصالح مشترک و احترام متقابل شکل گیرد تا از آفت‌های کنونی به دور گشته و همگان از سود روابط سازنده بهره‌مند شوند.

از سوی دیگر باید به وجود قرائتهای مختلف از دین اسلام اذعان داشت و احترامی فراگیر به همه آنها داشت. ده‌ها قرائت رایج از دین اسلام در منطقه وجود دارد که در صورت برقراری احترام متقابل بینشان، بسیاری از تنش‌های موجود کاسته خواهند شد. از این منظر بر روحانیان است که پای دین را از خشونتهای جاری بیرون کشند و قرائتی انسانی از آن به پیروانشان ارائه دهند و سیاستمداران نیز باید از سوء استفاده از دین برای پیشبرد اهداف سیاسی‌شان پرهیز کنند.

منبع: دین آنلاین- 24-2-93

**(مثال5)**

**سایر اختلافاتی که فتوای برخی از علما با بعضی از فتواهای مشهور دارند که مثال های خیلی زیادی دارد و ما برای رعایت اختصار فقط به ذکر نام بعضی از سر فصل های آنها می پردازیم :**

1 – موضوع عرصه و اعیان که عرصه به زن ارث نمیرسد (و برخی میگویند میرسد)

2 – حیض و استحاضه که قبلا زنِ بالای 50 سال را یائسه میگفتند و اگر خون میدید آن را استحاضه حساب میکردند .

3 – سن بلوغ دختران

4 – نوشیدن آب به قدر رفع ناراحتی روزه دار در این روزهای داغ و بلند ماه رمضان که مصادف ماه های تیر و مرداد است برای اشکال ندارد (که برخی آن را مبطل روزه میدانند)

5 – حج (که عناوین زیادی از سرفصل های احکام آن مورد اختلاف شدید است)

6 – حقوق زنان

7 – ارتداد

8 – وغیره وغیره (که اگر بخواهیم نمونه بیاوریم زیاد است ولی همین مقدار برای رساندن منظور کافی است)

**2**

**اصلاحات ، در فقه ، امر نوظهوری نیست**

مذهب تشیع از همان قرون اولیه در شمال ایران (در مازندران) رواج داشت و بعدا شهرهایی مانند قم و ری و تفرش و ساوه در قرن های سوم و چهارم به تشیع معروف شدند و تدریجا در برخی نواحی لبنان و بعضی شهرهای عراق مانند کربلا و نجف به مذهب غالب تبدیل شد و تدریجا گسترش یافت و حتی به برخی نواحی شبه قاره هند نیز رسید ، مثلا بعضی از شهرهائی که بعدا جزء کشوری که پاکستان نام گرفت شیعیان در آنها اکثریت یافتند و خود ایران نیز غیر از شهرهای چهارگانه که فوقا نامش ذکر شد و برخی شهرهای مازندران ، بقیه شهر ها سنی بودند و برخی از آنها در سنی گری متعصب .

با ظهور صفویه تشیع مذهب رسمی ایران شد ، و حکومت عده ای از علماء شیعه را از لبنان فعلی برای سکونت و ترویج مذهب به ایران دعوت نمود که شیخ بهائی از میان آنان شهرت و برجستگی خاصی دارد و ماموریت تلویحی این علماء تئوریزه کردن مذهب برای مقبولیت عام یافتن حکومت شیعه بود .

مجموعه علماء اشاره شده تدریجا یک سنت فقهی بوجود آوردند که امروز نام «اخباری» دارد ، و شرح خلاصه اش این است که متکی به روایات بوده و از دخالت دادن اصول عقلانی که روایات را ارزیابی و سره را از ناسره جدا کند بکلی دور بود .

برای اینکه یک تصوری از اخباریگری داشته باشید مثالی میزنیم :

در جوانی در پای منبر از مرحوم آیه الله مطهری شنیدم که ایشان وقتی که داشت اخباریگری را برای مستمعین تشریح میکرد میگفت یکی از ائمه (ع) فرزندی محمد نام داشت که وفات یافت و آنحضرت هنگام تکفین روی کفن او نوشت «اللهم اغفر محمدا» ، بعدا عده ای از شیعیان که این داستان به آنان رسیده بود هرکس را که کفن میکردند (بدون اینکه متوفی محمد نام و حتی از جنس مذکر باشد) روی کفن او می نوشتند «اللهم اغفر محمدا» (خلاصه اینکه یعنی عقل تعطیل)

امروز دیگر «اخباری گری» یک سنت فقهی زنده نیست و گرچه هنوز برخی علماء اخباری وجود دارند ، ولی ، هم تعدادشان و هم اقبال به آنان ، ناچیز است .

امروز سنت فقهی غالب در جهان تشیع «فقه اصولی» است که تقریبا میتوان گفت به اوج خویش رسیده است ، و **دگردیسی مذهبی از اخباریگریِ صِرف به** **اصولیگریِ امروزی به راحتی و سادگی صورت نپذیرفته ، بلکه در اثر اصلاحات** **متعدد و مداومی صورت گرفته است که آخرین حلقه آن به شیخ انصاری** **میرسد .**

بنا بر منابع متعدد اینترنتی شیخ انصاری در تاریخ1281قمری وفات یافته که تقریبا معادل 1243 شمسی و 1884 میلادی یعنی اواخر قرن نوزده میلادی و مقارن با نیمه دوم حکومت ناصر الدین شاه است . زندگینامه ای به قرار ذیل دارد (که ما با تلخیصی نقل میکنیم) :

***شیخ مرتضی انصاری متوله ۱۲۱۴ ـ در دزفول و متوفی۱۲۸۱ ـ در نجف است.***

***نسب شیخ مرتضی انصاری به جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه حضرت محمد (ص)، پیامبر اسلام می‌رسد.***

***شیخ مرتضی به روزگار نوجوانی طلبه ای پرکار و خوشفکر و خداترس بود، غالبا" تا نیمه شب به مطالعه و نوشتن درسهای خود مشغول بود، اول شب شام نمی خورد تا خوابش نیاید و پس از رسیدگی به دروس خود شام می خورد .***

***مرتضی ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول گذراند و فقه و اصول و دوره سطح را نزد شیخ حسین انصاری (عموزاده‌اش) آموخت. او در سال ۱۲۳۲ به همراه پدرش به عتبات (کربلا و نجف) برای تکمیل دروس سفر کرد. شیخ مرتضی چهار سال از درس سید مجاهد و شریف العلماء استفاده کرد. در سال چهارم، شیخ به زادگاهش دزفول بازگشت، اما پس از یک سال در سال ۱۲۳۷ بار دیگر به عتبات بازگشت.***

***شیخ محمد امین به سال ۱۲۳۲هـ ق. برای زیارت کربلا و نجف اشرف به عراق رفت و فرزند هیجده ساله اش را با خود برد تا در آنجا که از مراکز بزرگ علمی شیعه بود، دوره عالی فقه و اصول راببیند و تحصیلات خود را کامل کند.***

***شیخ محمد امین در کربلا به خدمت سید محمد مجاهد که از فقهای بزرگ شیعه در آن زمان بود و ریاست حوزه کربلا را داشت، رسید و به ایشان عرضه داشت :***

***فرزندم را برای استفاده از محضر مبارک آورده و به شیخ مرتضی که در آخر مجلس نشسته بود، اشاره کرد.***

***سید نگاهی خاص به شیخ مرتضی کرد! زیرا کمتر کسی با این سن و سال کم می توانست از محضر درس استاد و فقیهی بزرگ چون او استفاده کند، برای آزمایش معلومات فقهی طلبه جوان مسأله پیش آورد و گفت: شنیده ام برادرم شیخ حسین در دزفول نماز جمعه می خواند در حالی که بسیاری از فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در زمان غیبت ولی عصر ( عج) جائز نمی دانند!***

***در این موقع شیخ مرتضی دلایلی در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت بیاورد که سید مجاهد از تقریر دلایل و بیان مطلب او شگفت زده شد و به شیخ محمد امین رو کرد و گفت: این جوان نبوغ ذاتی دارد، او را به صاحب این قبه ـ اشاره به بارگاه امام حسین علیه السلام کرد ـ بسپارید.***

***شیخ مرتضی چهار سال از محضر دو فقیه بزرگ یعنی سید مجاهد و شریف العلما استفاده کرد، . بعد از آن برای ملاقات با پدر به دزفول مراجعت کرد.***

***ظاهرا" توقف کوتاه شیخ انصاری در سفر دوم، سببش آن بوده که خودش را از درس و بحث علما بی نیاز دانسته و محاصره کربلا توسط داود پاشا حاکم دولت عثمانی دربغداد، که به سال ۱۲۳۹ ق. بوده او را نگران ساخته است.***

***در این زمان که شیخ انصاری ۲۵ سال داشت ازدواج کرد.***

***شیخ مرتضی در خدمت ملا احمد نراقی سه سال به تدریس و مباحثه و تألیف مشغول گردید و از شاگردان مبرز و درجه اول آن فقیه ادیب در حوزه علمیه کاشان گردید . ملا احمد فوق العاده به شیخ احترام می گذاشت .***

***از احترامات ملا احمد نسبت به شیخ همین بس که به طلاب خود بود :***

***من پیر و عاجزم بروید از شیخ مرتضی استفاده کنید .***

***پیداست که شیخ با آنکه جوان بوده و سی سال بیشتر نداشته، به اندازه ای در فقه و اصول مسلط بوده که یک شخصیت علمی همچون ملا احمد او را جانشین خود در تدریس این دو علم مهم دانسته است.***

***جناب نراقی اجازه روایت مفصلی که تصدیق اجتهاد نیز هست به شیخ داد.***

***مسافرت علمی شیخ انصاری که نزدیک به پنج سال طول کشید، برای او استفاده شایانی از نظر شهرت و استفاضه از محضر فقیه ادیب شاعری همچون ملا احمد نراقی داشت و او را از هر جهت پخته و ورزیده ساخت.***

***شیخ در شهر خودش مورد توجه علما و طلاب قرار گرفت و مجلس درسی تشکیل داد و از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۹ ق. در دزفول بماند. پدرش به سال ۱۲۴۸ ق. به بیماری، وبا که در آن موقع به صورت همه گیر در ایران شیوع داشت، وفات کرد، یکسال پس از فوت پدرش به عتبات برای سکونت رفت و تا آخر عمر در نجف اقامت نمود.***

***رفتن شیخ از دزفول دو علت مهم و اساسی داشته است:***

***اول : علاقه و توجه شیخ به مراکز و حوزه های بزرگ علمی نجف و کربلا  
دوم: ناخشنودی شیخ از نفوذ ملاکان و خوانین و وضع اخلاقی تربیتی آنها  
شیخ بسال ۱۲۴۹ق. به قصد توطن در عتبات به کربلا رفت***

***شیخ انصاری در کربلا سکونت گزید از سال ۱۲۶۲ مرجعیت عامه به آیت‌الله شیخ محمدحسن صاحب جواهر منتقل شد. در سال ۱۲۶۶ او در لحظات آخر حیاتش در جمع بزرگان شیعه خطاب به شیخ انصاری گفت:***

***«هذا مرجعکم من بعدی: این مرجع شما بعد از من است» و پس از درگذشتش، شیخ مرتضی مرجعیت عام شیعه را یافت.***

***ملا نصرالله تراب - از شاگردان شیخ - در لمعات البیان می نویسد:  
اداره حوزه علمیه نجف در سال ۱۲۶۲ ق. به شیخ محمد حسن معروف به صاحب جواهر رسید وی از فقهای بزرگ شیعه و مؤلف کتاب معروف جواهر در فقه است، این کتاب بسیار مفصل، مرجع فقها در فروع مسائل فقهیه است.  
شیخ محمد حسن در روزهای آخر عمرش به تشکیل مجلسی امر نمود و سفارش کرد که فقهای مشهور نجف در آن حاضر شوند، چون جلسه فراهم آمد، صاحب جواهر، شیخ انصاری را در آن مجلس نیافت.  
فرمود تا شیخ را نیز در آن مجلس حاضر کنند، شیخ را در حرم امیرالمؤنین علیه السلام یافتند در حالی که برای سلامت صاحب جواهر دعا می کرد؛ او را به آن مجلس آوردند، صاحب جواهر شیخ را نزد خود طلبید و دست او را روی قلب خود نهاد و گفت:***

***سپس روی به فقهای حاضر در مجلس نمود و گفت: مرجع و رئیس علمی شما پس از من ایشان هستند؛  
صاحب جواهر ماه شعبان ۱۲۶۶ ق. وفات و زعامت شیعه به شیخ انصاری رسید.***

***محققا" کثرت علم و شهرت و تقوای شیخ نزد صاحب جواهر مسلم بود که ریاست حوزه علمیه نجف را به او تفویض نموده است والا رسم نیست که مجتهد مرجعی برای خود جانشین تعیین کند.  
شیخ انصاری از سال ۱۲۶۶ق. تا هنگام وفات ۱۷ جمادی الثانی سال ۱۲۸۱ق. ریاست علمیه فقهای شیعه را داشت و مورد تکریم و احترام فوق العاده فقها و دانشمندان و رؤسای کشورهای اسلامی قرار گرفت و نخستین فقیهی بود که یگانه مرجع شیعیان جهان گردید.***

***شاگردان او  
نزد او شاگردان زیادی که شمار آنها را از ۵۰۰ نفر تا ۳۰۰۰ نفر در کتب رجالی و تاریخی ثبت کرده‌اند، تربیت یافتند. در میان آنان شخصیتهای نامی برجسته‌ای قرار داشتند که از آن جمله‌اند:  
میرزا محمدحسن شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو.  
شیخ جعفر شوشتری.  
میرزا حبیب‌الله رشتی، صاحب بدائع الافکار، و رساله اجاره و غصب.  
سید حسین کوه‌کمره‌ای تبریزی، صاحب آثار و نثر فراوان و استاد حوزه نجف.  
شیخ محمدحسن مامقانی، صاحب کتاب ذرایع الاحکام فی شرح شرائع الاسلام و کتب دیگر.  
شیخ محمدکاظم خراسانی، صاحب کفایةالاصول.  
ملا حسینقلی همدانی، شاگرد شیخ و صاحب منظومه حاج ملا هادی سبزواری.  
میرزا حسین خلیلی تهرانی، مجتهد و صاحب فتوای مشروطیت.  
شربیانی، مجتهد معروف آذربایجانی.  
سید جمال‌الدین اسدآبادی، بنیان‌گذار وحدت مسلمین و مبارزه علیه استعمار خارجی.  
سید ابوالقاسم خوانساری.  
سید محمدابراهیم بهبهانی.  
آخوند ملا قربان‌علی زنجانی.  
علامه شیخ مرتضی ریزی.  
میرزا محمد آشتیانی.  
میرزا ابوطالب زنجانی.  
حاج آقا رضا همدانی صاحب کتاب مصباح الفقیه متولد همدان ۱۲۵۰ هجری درگذشته در سامراء ۱۳۲۲ هجری***

***برخی از آثار او***

***1 - کتاب رسائل (در علم اصول فقه) معروف به فرائد الاصول  
2 - کتاب المکاسب (در خصوص مسائل کسب و تجارت)  
3 - رساله‌ای در مواسعه و مضایقه  
4 - رساله‌ای در عدالت  
5 - رساله‌ای در تبیین قاعده لاضرر و لاضرار  
6 - رساله‌ای در قاعده تسامح  
7 - رساله‌ای در باب حجیت اخبار  
8 - رساله‌ای در قطع و جزم  
9 - رساله‌ای در ظن  
10 - رساله‌ای در اصالة البرائه  
11 - کتابی در علم رجال (از وجیزه علامه مجلسی بزرگتر است)  
12 - اثبات التسامح فی ادلة السنن  
13 - التعادل و التراجیح***

***14 – و کتابهای زیاد دیگر که ما به علت رعایت اختصار از ذکر آنها چشم پوشیدیم .***

نگاهی به عناوین تالیفاتش و اسامی دست پروردگانش (مثلا سید جمال الدین اسدآبادی) بما میگوید شیخ انصاری دوره شکوفائیِ حیات علمی و ذهنی و پختگی شخصیت خویش را در نیمه دوم قرن نوزده ، و به عبارت دیگر در اوج اقتدار دوران ویکتوریائی و شکوفائی تمدن قاره جدید و عصر پوزیتیویسم و کمال اعتماد به نفس بشرِ در حال ورود به قرن بیستم گذرانده است و تردیدی وجود ندارد که از زندگی و فکر آن دوره تاثیرات عمیق پذیرفته است .

او با نبوغ و استعداد شگرف ذاتی خویش درک میکرد که در زمان او ، زندگی مسلمانان به هزارسال پیش شبیه تر بود تا به آن روز .

تا اواسط قرن 19 ، زندگی مسلمانان (که عمدتا در خاور میانه و آفریقا و آسیای میانه و قسمت های مسلمان نشین شبه قاره هند زندگی میکردند) از همه لحاظ شبیه صدر اسلام بود .

آغاز قرن بیستم در ایران مقارن با سال 1279 شمسی است . یعنی هنوز کابینه سید ضیاء هم برسر کار نیامده بود ، چه رسد به سلطنت پهلوی ها که آغاز تجدد مملکت را میتوان با نضج گرفتن حکومت آنها مربوط دانست .

مظاهر تجدد و تمدن مملکت که عبارت باشد از دانشگاه و بیمارستان و آب آشامیدنی سالم و جاده و راه آهن و فرودگاه و برق و شهربانی و ژاندارمری و ارتش منظم و رادیو و روزنامه و مدارس و بهداشت عمومی و نظام بیمارستانیِ امروزی و دولت مرکزی مقتدر و تامین امنیت داخلی و غیره و غیره ، همه ، مقارن با نیمه دوم سلطنت پهلویِ اول است .

مثالی به درک بهتر مطلب بهتر کمک میکند ، مثلا «سوخت» منحصر به درخت ها و شاخه ها بود که از آنها ذغال بدست می آمد ، و مراکز آموزش ، منحصر به «مکتب خانه» ها که آنهم در دسترس کسانی بود که میتوانستند هزینه اش را بدهند ، و وسیله حمل و نقل ، به حیوانات ، و سرعت حرکت مردم هم در حد همین وسایل و تقریبا 5 کیلومتر بر ساعت بود ، جاده ها خاکی و پر از چاله های درشت ، و معیشت مردم فقیرانه ، و تولیدات ملی منحصر به کشاورزی ، و تجارت منحصر و محدود به بده و بستان های روستاها به شهر های خیلی نزدیک و زندگی در حدّ بسیار ابتدائی . این بود زندگی مسلمانان در ابتدای قرن بیستم ، و نسبت به 1300 سال پیشِ خود فرق چندانی نکرده بود .

اما ، در اروپا ، در همان زمان ، زندگی مردم به زندگی امروز کاملا شبیه شده بود ، نظم و قانون و سرعت حرکت در حدود 60 کیلومتر بر ساعت و سوختِ تمیز و نزدیک به امروز و آموزش و پرورش خوب و دانشگاه و فعالیت علمی قابل ستایش و بالاخره «انقلاب صنعتی» . و طوری شده بود که زندگی اروپائیان **(که البته** **آمریکا و روسیه را نیز شامل میشد)** به سرعت از زندگی غیر اروپائیان متمایز شود .

از لحاظ علمی ، به علت آسان و سریع شدن مسافرت ، کشفیات تازه علمی که عقاید موروثی را به چالش میکشید ، پیدایش یافت و این تغییرات بزرگ در زندگی بشری ، طبق قانون ظروف مرتبطه ، به جاهای دیگر جهان ( از جمله جهان اسلام نیز) سرایت کرد .

در 1250 سالِ قبل ، و پیش از پیدایش این تغییرات شگرف در زندگی بشر ، همان روایات برای حوزه استفتا و فتوا کفایت میکرد . اما در این «دوره جدید» سوالاتی پیداشده بود که جواب های آنها در آن روایات وجود نداشت . زیرا درست است که ادعا میشود منابع فقه عبارت از قرآن و حدیث و عقل و اجماع است ، اما ، از بدو تاریخ اسلام تاکنون یک فقره هم اجماع انجام نشده است ، و عقل و قرآن هم با تعریف «ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان» و «ظنی الدلاله و قطعی السند» عملا از چرخه منبع بودن برای فقه خارج شده ، و عملا روایات به عنوان تنها منبع فقه باقی ماند ، تازه آنهم در دست «اخباری» ها ! و در این 1250 سالِ پس از غیبت ، فقها عملا با روایات مسائل مردم را حل میکردند .

تغییراتی که در جهان متمدن پدید آمده و برای آنها زندگیی شبیه به زندگی امروز بشر به ارمغان آورده بود «مسائل شرعی» نیز سوالاتی پدید آورد که حدود 1250 سال خبری از آن نوع سوالات نبود . اینجا بود که حوزه های استفتا و فتوا کم آوردند و از پاسخگوئی عاجز شدند واکنش شان تکفیر و توهین بود . و نتیجه اش عدم اقناع و ریزش پیروان و پیدایش و سپس گسترش بیدینی و موفقیت عضو گیری مکاتبِ بی دینی بود . بطور همزمان عده ای از تحصیل کردگان مسلمان در کل جهان اسلام از دین موروثی دست شسته و جذب مکاتب بیدینی شدند که تقریبا هنوز هم تا حدودی ادامه دارد .

**3**

**موضوع علم فقه تغییر اساسی یافته است**

**1 - موضوع علم فقه (اعم از شیعه و سنی) چیست؟**

**موضوع علم مذکور زندگی روزمره آحاد انسانی** است ، و چون «متوسط انسان» در قرن اخیر بطور فاحشی تغییراتی اساسی نموده ، خواه ناخواه ، علمی که موضوع آن زندگی روز مره اوست تغییر می یابد .

**2 - «متوسط انسان» چه تغییری کرده است؟**

1 – دیروز سواد و باسواد کم ، و کتاب کم و گران ، بود و امروز برعکس است ، یعنی امروز سواد و باسواد زیاد و کتاب فراوان ( و به شکل اینرنتی اش مجانی) است .

2 – دیروز وسائل تحقیق دور از دسترس عموم بود ، ولی امروز همگان میتوانند در حالیکه در خانه هایشان هستند در باره مطالب مورد نظر خویش تحقیق کنند .

3 – دیروز ، مردم ، ساده لوح و زود باور بودند ، اما امروز مردم نسبتا هشیار و دیر باور میباشند .

4 – دیروز زندگی روستائی و شهری باهم فرق زیادی داشت ، ولی امروز (بخصوص در کشورهای پیشرفته) فرق چندانی ندارند و روستائیان از همه مواهب شهری مانند جاده و فروشگاه جامع و آب سالم و برق و تلفن و اینترنت و بیمه و . . . برخوردارند و علاوه بر آن چیزهایی هم دارند که شهری ها آرزویش را میکنند و ندارند ، مانند صمیمیت اهالی و امنیت نِسبی و استرس کم و و و

5 – وغیره وغیره ، که اگر بخواهیم ذکر کنیم طولانی میشود و لذا میگذریم.

خلاصه اینکه «انسان» که امر روزمره اش موضوعِ فقه باشد بکلی تغییر نموده است .

**4**

**جمع بندی**

**سمت و سوی اصلاحات ضروری فقه و متحول کردن آن :**

سمت و سوی اصلاحات ضروری باید مبتنی بر این محور ها باشد :

**1 – دادن سهم شایسته به قرآن به عنوان مهم ترین منبع فقه ،**

اگر قرار بشود فقه شیعه از قرآن مایه بگیرد بطور طبیعی به این محور ها التزام جدی خواهد یافت : (1 - شورائی بودن2 – عدالت 3 – عسر و حرج 4 - حقوق بشر 5 - محیط زیست 6- روابط خارجی 7 - امانت و عهد – 8 - نافرمانی مدنی در مقابل مسرفین –9 – وغیره که با نظر شورا معین میشود)

**2 - اهمیت دادن به عقل جمعی (شورا) به عنوان یک منبع مهم فقه،**

**3 – محدود کردن روایات به حدودی که قرآن و عقل جمعی معین میکند .**

**4 – پرداختن بیشتر به مشکلات عام در مقابل مشکلات افرادخاص**

مثلا تا شخصی اسم عدالت را می برد اذهان متوجه دادگستری میشود که کار عمده اش حل و فصل دعواهای بین الاثنینیِ مردم ، آنهم در امور جزئی ، است . در حالیکه از آن مهم تر جرائم و بی عدالتی هایی است که بطور کلان انجام میشود اما کسی توجهی به آن ندارد . مثلا دولتی برسر کار می آید و بیشترین درآمد تاریخ کشور را داشته ، اما پس از 8 سال رشد اقتصادی منفی و مملکت مخروبه ای بجا میگذارد و کسی نیز بالاتر از گل به او نمیگوید . این یک مشکل عام است که دادگستری باید تمام انرژیش را مصروف آن کند ، نه آنکه . .

**لزومِ**

**تفکیکِ**

**امر زمینی از امر آسمانی**

برای شروع بحث آیه 10 سوره ممتحنه را با هم میخوانیم :

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿10﴾**

**اي مسلمانان ! هنگامي که زنان مسلمان مهاجر بسوي شما آمدند امتحانشان کنيد .** {البته خداوند به ايمان آنها داناتر است} **پس اگر آنها را مومنه يافتيد بسوي کفار برشان نگردانيد . نه اينها براي آنها حلالند ونه آنها براي اينها . وآنچه آنها خرجشان کرده اند بهشان بدهيد و گناهي ندارد پس از اينکه اجر و مهرشان را بدهيد با آنان ازدواج کنيد . وبه دامن زنان کافر چنگ نيندازيد . بايد آنچه را که خرج کرده ايد مطالبه کنيد و آنها هم بايد آنچه خرج کرده اند مطالبه کنند . اين حکم خداست که بين شما حکم مي کند . و خداوند داناي فرزانه است (10)**

با ذکر جمله پرانتزی «الله اعلم بایمانهنّ» تلویحا فرموده شما بروید علم مورد نیازتان را خودتان بسازید نه اینکه دنبال این باشید که نظر خداوند در مورد یکی یکیِ هر کدام از خانم های مهاجر چیست .

برای درک بهتر موضوعِ اخیر ، آن قسمت از آیه را مجددا می بینیم :

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ** اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ **فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ**

جمله الله اعلم بایمانهنّ «پرانتزی» است ، دلیلش هم این است که اگر قبل و بعدش را به هم وصل کنیم روال سخن صاف و یکدست شده و لذا خط اصلی سخن همان است که با حروف پر رنگ دیده میشود .

چرا جمله - به قول ما - پرانتزیِ مذکور را در اینجا فرموده ؟

چنین به نظر می آید که علتش این باشد که قضاوت در باره ایمان یا عدم ایمان مردم برای مسلمانانِ آن روزهایِ صدر اسلام مشکل بوده ، و آنها فکر میکرده اند ایمان یک امر قلبی است و فقط خداوند است که میتواند به ایمان هرکس علم داشته باشد ، ولذا اگر تشخیص آنها با تشخیص خداوند مغایر باشد در آخرت چه جوابی خواهند داشت؟

برای راحت کردن خیال آنها این جمله در متن حکم قرار داده شده و تلویحا به آنها فهمانده شده که نگران مطلب مذکور نباشند و کار خویش را کنند .

یعنی در هر موردی نزد رسول خدا (ص) نروند و نگویند «یا رسول الله ایمان فلان زن مهاجر مورد تایید خداوند هست یا نه؟»

آیه فرموده «فان علتموهن مومنات» (اگر آنها را مومنه تشخیص دادید) ، . .

یعنی اینکه تکلیف آنها بطور واضح روشن شده بوده بود که می باید ایمان آنان را احراز کنند .

آنها چگونه باید به این تشخیص میرسیدند؟

معقول و واضح است که از کسانی که دربین مهاجران بوده و قاعدتا آنها را می شناختند ( و جمعیت مهاجران هم کوچک بود) راجع به صداقتشان و سابقه ایمانیشان و بستگی احتمالی شان با سران کفار پرس و جوئی مقدماتی میکردند و زود به تشخیص میرسیدند و تازه اگر هم تشخیص شان غلط میبود اتفاق مهمی نمی افتاد زیرا فقط می باید او را به خانواده اش بر می گرداندند و اگر او مومن واقعی هم نبود چیز مهمی نبود زیرا بعنوان یک تازه وارد بطور طبیعی مدتها زیر نظر بود و اگر خلاف تشخیص شان ظاهر میشد میتوانستند اخراجش کنند .

کم کم موضوع مهاجرت ابعاد بزرگتری به خود گرفت و موضوعِ این حکم جدی تر شد و ما دقیقا نمیدانیم در مورد اجرای این حکمِ چه اتفاقی افتاد اما معقول است که فکر کنیم تدریجا برای این موضوع ضوابطی برقرار شد و کسی هم مسئول این قضیه گشت.

**اما ، آین آیه ، ارزش فکریی بیش از آن حکم خاص دارد ، و خطی بین موضوعاتی که ما آنها را «زمینی» و «آسمانی» می نامیم کشیده و صراحتا فرموده برای امور زمینی چشمتان را به آسمان ندوزید و خودتان مشکلات زمینی تان را حل کنید .**

این موضوع ، یعنی موضوعِ جدا کردن مسائل زمینی از آسمانی ، برای مسلمانان صدر اسلام آشنا و جا افتاده بوده ، مثلا در جنگ احد نظر رسول خدا (ص) این بود که در مقابل مهاجمین قریش آرایش دفاعی بگیرند، و مدافعین در داخل مدینه باشند و مهاجمان را به داخل شهر بکشانند ، و به این ترتیب نیروی آنها را در داخل کوچه های مدینه تقسیم کنند ، و در این حالت حتی زنان و پیر مردان هم میتوانستند از بام های خانه ها بر سر مهاجمان سنگ و آتش و چیزهای دیگر بیاندازند و عرصه را بر آنها تنگ کرده و مجبور به فرار کنند .

اما ، این تاکتیک دفاعی بر جوانان ناگوار آمد و آنها از رسول خدا (ص) پرسیدند آیا نظرش از وحی است یا از خود اوست و وقتیکه آن حضرت فرمود نظرش از وحی نیست آنها مخالفت کردند و آنحضرت نیز نظر آنها را – که اکثریت داشتند - پذیرفت و قرار شد جبهه دفاع در بیرون مدینه و در صحرای احد باشد .

همین موضوع نیز – که مورد قبول قاطبه مورخین و محدثین است – نشان میدهد که در صدر اسلام و در زمان حیات رسول الله (ص) موضوع تفکیک امر زمینی و امر آسمانی کاملا برای مسلمانان واضح و جا افتاده بود و رعایتش میکردند .

اما قوی ترین دلیل بر این مطلب محتویات خود قرآن کریم است ، که به وضوح خالی از موضوعات زمینی است .

**مهم ترین امر زمینیِ بشر امور معیشتی – یعنی اقتصاد – است**

راجع به اقتصاد **– که فراگیر ترین امر از امور زندگی است –** در قرآن چه داریم؟

البته ، بعضی ها ، برخی از جملات قرآنی را به عنوان «آیات اقتصادی» قلمداد میکنند اما دقت در موارد ِ مورد نظر آنها بر بطلان نظرشان و «اخلاقی» بودن جملات مورد اشتشهاد آنان – و نه اقتصادی بودن آنها – دلالت دارد .

ذیلا آیات مورد استشهاد آنان را ذکر میکنیم :

**«کلوا واشربوا و لا تسرفوا»**

آیه مربوط این است :

**يَا بَنِي آدَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وكُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿31﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِي لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿32﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ﴿33﴾ (سوره اعراف)**

**اي فرزندان آدم! زينت خويش را نزد هر مسجدي برگيريد و بخوريد و بياشاميد و اسراف نکيند که او اهل اسراف را دوست نميدارد (31) بگو چه کسي زينت خداوندي و روزي هاي پاکيزه را که براي بندگانش بيرون آورده، تحريم کرده؟ بگو اين مواهب در روز قيامت فقط براي کسانيست که در اين زندگي ايمان آورده اند. اين چنين آيات را براي صاحبان علم بيان مي کنيم (32) بگو جز اين نيست که پروردگارم کارهاي زشت را، چه پنهان باشد و چه آشکار، و گناه، و تجاوز ناحق، و اينكه براي خداوند چيزي را كه دليلي براي آن نازل نكرده شريك بگيريد، حرام کرده و نيز اينکه درباره خداوند چيزي بگوئيد که علم نداريد (33)**

قضاوتِ اینکه جمله «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» بار «اخلاقی» دارد یا «اقتصادی» را به خواننده ارجمند می سپاریم.

**آیه کنز**

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿34﴾ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿35﴾**

**اي مسلمانان ! بسياري از روحانيون** (يهودي) **و رهبانان** (مسيحي) **اموال مردم را به باطل ميخورند و از راه خدا باز ميدارند ، و کساني را که طلا و نقره جمع نموده و در راه خدا خرج نمي کنند به عذابي دردناک مژده شان ده (34) روزي که آنها را در آتش جهنم سرخ نموده و با آن پيشاني هايشان و پهلوهايشان و پشتهايشان را داغ بنهند که اين چيزيست که براي خود جمع کرده بوديد اكنون بچشيد آنچه را که انباشته بوديد (35)**

باز هم قضاوت را به خوانندگان ارجمند وا می گذاریم که ببیند آیه 34 سوره توبه که فوقا ذکر شده ، «اقتصادی» است یا «اخلاقی» ؟

**آیه شدید اللحن حرمت ربا**

**الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَىَ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿275﴾ يَمْحَقُ اللّهُ الْرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿276﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿277﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿278﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ ﴿279﴾ وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿280﴾ وَاتَّقُواْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ ﴿281﴾**

**آنانکه ربا ميخورند جز مانند کسيکه در اثر تماس شيطان دچار خبط و انحراف از مسير طبيعي شده باشد بر نمي خيزند . اين به آن سبب است که ميگويند خريد و فروش مانند ربا است در حاليکه خداوند خريد و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است . پس اگر کسي موعظه اي از جانب پروردگارش بسويش آمد و دست کشيد ، آنچه که گذشته مال او باشد و کارش با خداست و کسي که** (به آن عمل) **باز گردد از ياران آتش است که در آن جاودانند (275) خداوند ربا را نابود و صدقات را زياد مي کند و خداوند هيچ کفرانگر گناهکاري را دوست نميدارد (276) البته آنانکه ايمان آورده و کارهاي شايسته کرده و نماز بپاداشته و زکات داده اند پاداششان نزد پروردگارشان است و نه ترسي داشته و نه اندوهگين باشند (277) اي مسلمانان ! از خداوند پروا داشته و بقيه ربا را ول کنيد اگر ايمان داريد (278) و اگر اين کار را نکرديد پس اعلام جنگ با خدا و رسولش کنيد و اگر توبه کرديد سرمايه هاتان مال خودتان باشد نه ظلم کنيد و نه ظلم بينيد (279) و اگر** (بدهکار) **گرفتار باشد مهلتي دهيد تا گشايش يابد و اگر تصدق کنيد برايتان بهتر است اگر بدانيد (280) و پروا کنيد از روزي که در آن بسوي خداوند برميگرديد و آنگاه به هر کس آنچه که کسب کرده بطور کامل داده ميشود و هيچ ظلمي نميشوند (281)**

بازهم قضاوت در باره «اقتصادی» بودن یا «اخلاقی» بودن آیات فوق از سوره بقره را به خواننده گرامی می سپاریم .

**بقیه هم همچنین**

آیاتی که فوقا ملاحظه نمودید از قوی ترین استشهادات کسانی است که آنها را دارای بارِ اقتصادی عنوان میکنند ، در حالی که بارِ آیات مذکور اخلاقی است و نه اقتصادی و شما به وضوح این را تشخیص میدهید .

**این از اقتصاد ، آیا در باره شهر نشینی و روستا نشینی یا تعداد بچه یا طرز تعلیم و تربیت بچه یا تاسیس و یا چگونگی تاسیسِ نیروگاه های برق یا انرژی خورشیدی یا هسته ای یا . . . سخنی در قرآن هست؟**

**نه !**

**راجع به حکومت و نیز سایر شئون «زندگی» هم همینطور است و سخن مرحوم مدرس یکی از پرخطا ترین سخنها است .**

**پیامبر (ص) آمد و رفت و قرآن را برایمان گذاشت ، اوصیاء پیامبر هم آمدند و رفتند و قرن هائی هم گذشت ، اینک ما سرمایه ای از وحی داریم و سرمایه ای از انسان های فرهیخته . در معضلات خیلی عمومی رفراندوم میتواند ما را از بن بست ها در بیاورد ، در امور معمولی هم «امرهم شوری بینهم»**